



## فصل اول

### پیدایش صندوق

#### از دفترچه طوع تا داستان‌سرایي سازمانی صندوق

دکتر گودرز علی‌بخشی

نوشتن، جز انسان، به هیچ موجود دیگری تعلق ندارد. آلبرت انیشتین معتقد بود: «منحصربودن آدمی و برتری‌اش بر حیوانات دیگر در جهان، در این نیست که انسان قادر به فهم ایده‌هاست، بلکه در فهم این نکته است که می‌فهمد و می‌تواند فهم خودش را به دیگر انسان‌ها از طریق کلمات منتقل کند.» از این رو، هویت انسان به نوشتن و موجودیت نوشتن نیز به انسان وابسته است. می‌توان گفت: «ما می‌نویسیم، پس هستیم و بدین‌سان نوشتن، راهی برای بودن ماست.» جک گودی، انسان‌شناس صاحب‌نام کمبریج، در مطالعات گسترده‌اش درباره نوشتن، نشان می‌دهد که نه تنها بودن ما، بلکه فرهنگ با تمامی وجوهش، به نوشتن وابسته است. از این روست که پیدایش خط، مبدأ تاریخ بشر و دوره‌های قبل از آن، ماقبل تاریخ نامیده شده است.

نوشتن، نوعی تعامل اجتماعی میان فرد و دیگری است که درون یک نظام اجتماعی معین انجام می‌شود. بنابراین، نوشتن به مجموعه نظام اجتماعی‌ای بستگی دارد که نویسنده در آن قرار دارد و متن در آن تولید و مصرف می‌شود. برخی جوامع و نظام‌های اجتماعی، زمینه تولید فرهنگی را بیش‌تر و بهتر مهیا می‌کنند و برخی دیگر فقط در محدوده معینی، امکان خلق و آفرینش‌های فرهنگی، از جمله «آفرینش قلمی» را می‌دهند. هرچه جامعه، بیش‌تر به سوی «ارتباطات مکتوب» تحول پیدا کند و «ارتباطات شفاهی» جایگاه و نقش کم‌رنگ‌تری در مجموعه ارتباطات اجتماعی داشته باشد، نوشتن هم رشد بیش‌تری می‌یابد. از این منظر، جوامع مدرن نسبت به جوامع سنتی، گرایش و زمینه مساعدتری برای نوشتن فراهم می‌سازند؛

زیرا در جوامع سنتی، ارتباط شفاهی الگوی غالب ارتباطی است. با علم به اهمیت و قدرت نگارش، مدیرعامل صندوق دنبال راهی برای تشویق کارکنان به نوشتن یا به تعبیری دل‌نوشته‌ها بود. با ورق‌زدن دفتر خاطرات و شماره‌تماس‌های همکاران از بدو استخدام تاکنون، لابلای واژه‌ها و اسامی‌ای که برخی در این دنیا نیستند و برخی هم در گوشه‌ای دورافتاده از انظار، به‌سختی نفس می‌کشند و فعل زنده‌ماندن را صرف می‌کنند، ناگهان نامی آشنا و صمیمی به چشمش خورد. سراغش رفت. اولین نگاه، او را به یاد ویکتور هوگو و اثر ماندگار *بینوایان* انداخت. قلم‌به‌دست، ولی خسته از زمانه، در اتاقی نه‌چندان بزرگ در ته کوچه... او را ملاقات کرد. پس از حال و احوال و مرور خاطرات اداره‌نخبگان، هدف از ملاقات را تشریح کرد:

«بین سید، می‌دونم هم می‌نویسی و هم آموزگار خوبی هستی. می‌خوام یه کاری رو شروع کنم. هدفم اینه که همکاران رو تشویق کنم که بنویسند. می‌دونی که: نوشتن کنش اجتماعی، نه فردی. نوشتن مهارتی عملی و اکتسابیه و نوشتن کشف‌کردنه. همچنین به نقل از ریموند کارور: «همین تجربه و لذت کشف‌کردن است که مانع از درک و احساس هرگونه رنج و مشقت در کار نوشتن می‌شود.» اونایی که می‌نویسند، فقط «لذت نوشتن» رو می‌دونند، لذتی که کم‌تر قادر به توصیف اون هستند. لذت نوشتن نیز از جمله مقولات *یُدِرک* و *لایوصِفَه*. نوشتن چنان شیرین و گواراست که هنری میلر می‌گه: «پاداش نوشتن، خود آن است.» اما اونایی که نمی‌نویسند، فقط از «رنج نوشتن» آگاهند؛ زیرا هیچ تجربه‌ای از لذات اون ندارند. خلاصه، سخن از نوشتن نزد شما، زیره به کرمان‌بردرنه.

نوشتن خلق‌کردن، پرسش‌کردن و مستند‌کردنه... و به قول نویسنده‌ناشناسی: «اهالی وادی قلم، بی‌شک رسولان و پیغام‌آوران سعادت بشریتند، فرهیختگانی که از رویش واژگان‌شان، خواب جاودانگی یک ملت تعبیر می‌شود و از ترشحات قلمشان، تقدیر بزرگی یک جامعه رقم می‌خورد.»

مخلص کلام، می‌خوام از تجربیات شما استفاده کنم.»

سید، خسته از دوران بازنشستگی، ولی عاشق نوشتن و معلمی، با کوله‌باری از تجربه، ولی کمی کمرو و خجالتی، وارد مجموعه‌ای شد که برای او جز مدیرعامل، همه ناآشنا بودند. یکی دوماه طول کشید تا به قول علیرضا احمدی، مهندس دوست‌داشتنی و همه‌فن‌حریف برنامه‌نویسی: «لود بشه.» اما وقتی لود شد، طوفان و بارش فکری را میان همکاران راه انداخت. توان نوشتن

همکاران مشخص شد. از طریق نوشتن، خیلی‌ها مشکلات و علایقشان را که بر همه نهان مانده بود، آشکار کردند. حاصل این نگارش‌ها و دل‌نوشته‌ها، خلق آثار نفیس *طلوع ۱* و *۲* و *۳* بود. این تجربه شیرین و اندوخته‌های دوران تحصیل در مقطع دکتری و مطالعه چندین کتاب در بوکاپو، ایده داستان‌سرایی را در ذهن ایشان پروراند. با تنی چند از همکاران طبقه چهارم اداره، موضوع مطرح شد. همه هاج‌وواج بودند. ابتدا از داستان‌سرایی، فهم مشترکی نداشتند. برای شناخت درست داستان‌سرایی، چندین کتاب و مقاله تهیه و خریداری شد. از یکی از اساتید نام‌آشنای داستان‌سرایی دعوت به‌عمل آمد. اندک‌اندک همکاران با مفاهیم داستان‌سرایی آشنا شدند. هر هفته در یک محفل چندنفره، بحث و جدل و داستان‌سرایی می‌شد. ابراهیم از ریزش‌ها و لبخندها سخن می‌گفت و حاج‌رضا هم برش یک لبخند. وقت معرفی عروس به بقیه اعضای خانواده صندوق رسید. در یک نشست عمومی، آموزگار نگارش که همه سواد و توان نگارشی خود را از معلم انشای خود به ارث برده بود، از اهمیت نوشتن سخن گفت و هدف داستان‌سرایی را شرح داد. یکی‌دو نمونه داستان هم خوانده شد. این‌دفعه هم نگارش معجزه کرد. چراغ اول را «محمد طایفه» روشن کرد، کسی باورش نمی‌شد حسابدارها بتوانند این‌قدر زیبا بنویسند.

آری، از طریق داستان‌سرایی، هرکسی خاطراتش را گفت. توان فوق‌العاده همکاران مشخص شد. این‌که صندوق شاهد چگونه شکل گرفت، ادغام چند صندوق ایثار و شاهد و داستان ثبت صندوق، کمک‌های صندوق در قالب مسئولیت اجتماعی به نقل از مهرداد مولوی، استخدام و تبدیل وضعیت کارکنان، داستان بانک مرکزی و مجوز صندوق، چگونگی و درایت مدیرعامل در خرید ساختمان گاندی هم مستند شده است. مهم‌تر از همه، رویش چهره‌های توانا و شناخت بیش‌تر از آن‌ها... از داستان بی‌مهری به آن جانباز عزیز به قول امیر هنر یا نقش صندوق در درمان جانبازان به قلم اکبر و داستان استخدام اولین زن در صندوق و سنگینی پوشش اجباری و نگاه همکارانی که برای آن‌ها استخدام یک همکار زن در صندوق، همانند بارش برف در آبادان بود، تا افتادن روزی حاج‌رضا به‌دست قوزی... ثبت شده است. مدیرعامل در راستای تسهیم دانش و تشویق همه همکاران، مشوق‌هایی مادی برای خلق داستان مشخص کردند و این‌چنین شد که داستان‌های خوبی از دل این نوشتن‌ها بیرون آمد. در ایستگاه احتمالاً چهل‌م، مجموعه داستان‌های صندوق نهایی شد.